

دزدی از ظلم های بزرگ است



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد مصطفی و آل طاهرینش

یکی از ظلم های بزرگ ،دزدی و سرقت اموال مردم است.کسی که سالها
زحمت کشیده و اموالی فراهم کرده یک شبه آنها را از دست می دهد چون به
اموال او دزد زده!

خیلی از مردم در عمرشان حداقل یکبار تجربه کرده اند که مال آنها را دزد برده.
از سرقت گوشی گرفته تا سرقت اثاث منزل تا سزقتهای پیشرفته مثل خالی کردن
حساب آنها.

لذا خداوند مجازات سختی برای دزدی در نظر گرفته و انهم قطع دست دزد
است.

در این کتاب به ابعاد مختلف دزدی پرداخته شده است.

تابستان 1405.کرمانشاه

عبد دزدی نمی کند..چگونه کسی که عبد است بخود اجازه می دهد اموال دیگران را به سرقت برد؟.اینهایی که سارقند،عبد نیستند. گاه سارقان به مسجد هم رحم نمی کنند... درب مسجد را بسرقت بردند.. موتور جوش و شیراب مسجد را بردند..گوشی نمازگزار را بردند..

گاه به یک یا دو مورد قانع نیستند بلکه تا زمان دستگیری، مرتب اموال مردم را می دزدند..

یک باند سارق از شهرک دانش کرمانشاه گرفتند شصت تلویزیون اعتراف کردند.اگر دستگیر نمی شدند باز دزدی می کردند...

گاه سارق داخلی است..خانمی می گفت مادرم در خانه بهداشت کار می کرد خیلی از وسایل انجا را خانه آورده...اقایی می گفت در پادگان کلاهخود سرقت کرده ام حال چکنم؟...

دستور اسلام قطع دست دزد است هر کی می خواهد باشد....

دست دختر رئیس قبیله را چون دزدی کرده بود بفرمان رسول خدا قطع کردند...

کسانی که سرقت کرده اند اما می خواهند توبه کنند باید از کسانی که مال انها را بسرقت برده اند حلالیت بطلبند... مردی نزد آقای کافی آمد و گفت من زیاد دزدی

کرده ام حال می خواهم توبه کنم شما بامن بیا تا افرادی که از انها سرقت کرده ام
حلالم کنندایشان هم قبول کردند و همراه سارق تواب نزد مالباخته ها رفتند و
حلالیت گرفتند...

سه نفر درخانه ما آمدند و گفتند ما دونفر شورای فلان روستا هستیم.. این اقا که
همراه ما است دزد است و قصد توبه دارد.عرض کردیم ابتدا برود حلالیت
بطلبد.....

اقایی گفت در نوجوانی حلقه ازدواج کسی را برده و فروخته ام حال می خواهم
جبران کنم...ما وساطت کردیم و شخص مالباخته مبلغی گرفت و حلال کرد.....
پلیس از دزدی پرسید چرا دزدی می کنی؟گفت زمانی که خدا روزی حلال
تقسیم می کرد ما خواب بودیم!..در حالی که خدا روزی حلال برای همه مقدر
فرموده است.....

سارقان اموال ملاحسینقلی همدانی و همراهانش را که کربلا می رفتند دزدیدند
اما بعد فهمیدند ایشان چه شخصیتی است اموال را پس آوردند اما ایشان گفت
...همان موقع که بردید من حلالتان کردم تا مال حرام در شکم شما قرار نگیرد

شخصی سوال کرده که دزد آمده موتور کولر رو ببره صاحبخونه متوجه شده و با

لوله آهنی چند ضربه بش زده و دزد فرار کرده. ایا ایا صاحبخونه گناه کرده؟

جواب: اگر سرخ و سیاه و کبود نشده، گناه نکرده

یکی از ظلم‌ها دزدی هست مال دیگرانو بردن! یکی از آقایون می گفت ما بچه بودیم می رفتیم باغ انار و بی اجازه صاحبش از اناراش می دزدیدیم اما وقتی بزرگ شدیم رفتیم حلالیت طلبیدیم

اشکال نداره بچه که خدا براش گناه نمی نویسه اما وقتی به سن بلوغ رسید باید بره و اون کارهای بدی که انجام داده اونو درستش کنه اگر کسی در نوجوانی از مال فامیلش از مال کسی برده باید حلالیت بطله.

یه کسی از جوونا می گفت ما از کارت بابامون پول زیادی برداشتیم کارتش پیش ما بوده خب این اجازه می خواد نمی شه چون تو پسر او آقا هستی بی اجازه ایشون از کارتش برداری!

یه خانمی می گفت چون بابای من به خواهرام موقع ازدواج طلا داد به من نداد منم از پولش نبرداشتم چقدر برداشتم!

باید صاحب پول راضی باشه! نمی شه من از کسی طلب دارم اون پول منو نمیده. برم ازش بدزدم اسلام یه همچین اجازه ای نداده

چون این پول منو نداده پس منم برم از پولش بردارم یا از اموالش بردارم یا بش
خسارتی بزنم همچین اجازه‌ای ما نداریم

متأسفانه الان یه سری دزدی‌هایی شده که اینا دزدی‌های خیلی شیک و پیشرفته
است مثلاً

به خود بنده زنگ زده یه خانمی بله شما چند سال قبل از شرکت ما خرید کردید
الان ۱۰۰ میلیون شما برنده شدید ما انشالله این ۱۰۰ میلیونو به صورت جاروبرقی
و چه می‌خوایم در خانه‌تون بیاریم فقط شما یک ۹۰۰ هزار تومان بابت مالیات به
شما بدم خانم انشالله در خونه به شما میدیم گفت نه شما باید اول واریز کنید بعد
در شمال چند تا هتل برای شما در نظر گرفتیم رزرو کردیم و...

یا مورد دیگر یه کسی زنگ زد شما بیست میلیون برنده شدید! برید

خودپرداز کارتتونو وارد کنید تا بیست تومن براتون بفرستیم!

ما به پسرمون گفتیم که خب یه کارتی که توش پول نیست برو در خودپرداز
بین چی میشه! رفت و گفت طرف گفت کارتتو وارد کن وارد کردم گفت رمز
بده رمضو دادیم یه دفعه گفت چرا فقط ۱۰ هزار تومن تو حسابت هست آقا تو
چیکار داری به حساب من! اینا فوری حساب ادم رو هک میکنند و خالی کنه

حساب رو مواظب باشید این افرادی که می‌گن شما برنده شدید عاشق چشم و
ابروی شما نیستن بلکه عاشق

کیف پول شما هستند! می‌خواند کیف شما را خالی بکنند اینا

و اخیراً هم جالب شده باهوش مصنوعی صدای رفیق شما رو در میارن رفیق شما
زنگ زده میگه فلانی الان گیر کردم یه ۱۰ میلیون بفرست برام این هوش
مصنوعیه این دروغه راهش اینه که اگر رفیقی به شما زنگ زد و گفت من گرفتار
شدم برای من پول بفرست شما قطع کن دوباره بهش زنگ بزن خودت اینم
متاسفانه مثل آب خوردن اموال مردم رو تو خونه میشینن با یه گوشی

به سرقت می‌برند

اما خدا می‌فرماید دست دزد قطع کن خب چه جوری قطع کنم چهار تا انگشت
دست راست اولین بار که دزدی کرد و ثابت شد با اون شرایط ۴ تا فقط یه
انگشت چرا چهار تا انگشت چون کف دست باید بمونه اگر اهل نمازه بتونه نماز
بخوانه موقع سجده باید هفت عضو روی زمین باشه کف دسته اگه دست از میچ
قطع کنن این دیگه نمی‌تونه نماز بخونه نماز درستشو بخوانه لذا اینجا

شیعه میگه چهار تا انگشت رو دفعه اول دفعه دوم پای چپش انگشتای پای چپشو قطع می کند دفعه سوم انگشتای دست چپ رو قطع می کنند

اگر این حدود الهی انجام بشه خیلی آمار سرقت پایین میاد البته افرادی بودند دزد بودن ولی بعداً خدا اینا رو هدایت کرد یکیشون به نام عیاض راهزن این عیاض راهزن از اون دزدای خیلی بزرگ بوده

ولی یه شبی از دیوار کشید بالا سرقت کنه که صاحبخانه داره قرآن می خوانه با صدای زیبا گوش داد این آیه آمد

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ ۖ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ

آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟ و مانند کسانی نباشند که پیش از این کتاب آسمانی به آنان داده شده بود، آن گاه روزگار [سرگرمی در امور دنیا و مشغول بودن به آرزوهای دور و دراز] بر آنان طولانی گشت، در نتیجه دل هایشان سخت و غیر قابل انعطاف شد، و بسیاری از آنان نافرمان بودند

ایه 17 سوره

عیاض بخودش گفت عیاض این خدا داره به تو میگه بسه دیگه. دیگه از دیوار
پایین امد و توبه کرد.

حالا آیا اونایی که برده بود رفت جبران کرد یا نه ولی میگن دیگه از عابدهای
روزگار شد

یا نقل است یه دزدی هم در همین مسیر کرمانشاه همدان چند تا دزد بودن این
رئیشون بود یه کاروانی رد می شدن اینا رو لخت کرد یه حاج آقای توی
کاروان بود کتابشم بردن گفت آقا من کتاب یه نسخه ازش دارم به درد شما
نمی خوره گفتند رئیس ما گفته هر چی دارند ببرید عالم گفت یا منو بکشید یا
کتاب منو بدید

اونو بردند پیش رئیشون! رئیشون تو یه غاری داشت نماز می خونند! میگه از او
پرسیدم بعد از نمازش آقا شما رئیس راهزن ها هستی و نماز می خونی؟ گفت من
نمی خوام همه پلا را بین خودم و خدا خراب کنم یه راهی گذاشتم اگه یه روزی

توبه کردم بتونم برگردم شما چی می‌خواید گفتم این کتابو! دستور داد کتاب منو
پس دادن بعد از چند سال در حرم امام حسین این رئیس راهزنان دیدم توبه کرده
و آدم خوبی شده پس همیشه گفتم هر کسی که دزده این دیگه حتماً جهنمیه
شاید جبران کرد شاید همه دزدهایی که مسلمان هستند اونایی که محبت اهل
بیت در دلشونه به برکت این محبت اهل بیت هدایت بشن دست از دزدی و مال
مردم رو بردن بردارند

دزدی عجیب!..

زن به سختی راه می‌رفت، تاجایی که باید مدام یک نفر زیر بغلش را می‌گرفت. او برای امور روزمره خودش هم نیاز به کمک داشت، با این حال پلیس این مادر بزرگ و نوه جوانش را به اتهام سرقت دستگیر کرد. این در حالی بود که تحقیقات بعدی نشان داد هیچ کدام از مال باخته‌ها در صحنه سرقت متوجه دزدی. وسایلشان نشده بودند.

پیگیری این پرونده با دستور سرهنگ محمد چراغ، فرمانده انتظامی مشهد و با توجه به گستردگی آن در هسته مرکزی شهر به کلانتری امام رضا (ع) واگذار شد. سرهنگ علی اصغر زرین کاسه، رئیس این کلانتری، با تمرکز ویژه بر این پرونده متوجه شد که هیچ کدام از مال باخته‌ها که بیشترشان زن بودند، در اظهاراتشان هیچ صحبتی از نوع سرقت نکرده‌اند؛ موضوعی که کمی عجیب بود. و موجب شد تا چند مال باخته به کلانتری فراخوانده شوند.

با حضور این افراد و بررسی دقیق تر اظهاراتشان مشخص شد که اصل سرقت، جیب‌بری بوده است و فردی گوشی و دیگر اموال آنها را از درون کیف یا جیب آنها ربوده و این افراد اصلاً متوجه سرقت نشده‌اند.

تحقیقات پرونده ادامه یافت تا اینکه مأموران متوجه حضور عجیب پیرزنی در تمام صحنه‌های سرقت شدند که دو زن جوان نیز او را همراهی می‌کردند. با شناسایی و ردزنی این افراد تیم رسیدگی کننده پرونده توانست پیرزن و یکی از زن‌های جوان را دستگیر کند.

پنجشنبه گذشته با انتقال این متهمان به کلانتری امام رضا (ع) و همچنین دعوت از چند مال‌باخته فرصت شد تا با این افراد به گفت‌وگو بنشینیم.

انهدام بانندی که با شگردی عجیب از زنان دزدی می‌کردند | طعمه پیر سارقان جوان

سرقت در بی‌آرتی و صف نان

یکی از مال‌باخته‌ها درباره سرقت‌ها خبرنگار شهر آرا گفت: سوار اتوبوس خطوط بی‌آرتی شدم. در میانه مسیر متوجه چیزی نشدم، اما وقتی به منزل رسیدم و کیفم را باز کردم، دیدم داخل کیفم خالی است و گوشی‌ام نیست. با گوشی‌ام تماس گرفتم؛ ولی کسی پاسخ نداد تا اینکه فردی جواب داد و گفت بیاید تحویل بگیرید. ابتدا فکر کردم گوشی از کیفم افتاده و یکی آن را پیدا کرده است، اما وقتی به کلانتری رفتم، فهمیدم که گوشی‌ام سرقت شده است.

مال‌باخته‌ای دیگر نیز گفت: وقتی سوار اتوبوس شرکت واحد شدم، بچه‌ام بغلم بود و کیفم زیر چادر بود. تصور می‌کردم در این شرایط کسی نمی‌تواند به کیفم دست بزند؛ اما بدون اینکه بفهمم چطوری، گوشی‌ام سرقت شده بود.

مال‌باخته دیگری که زنی از اصفهان بود، در صف نانوايي دلش به حال پیرزن کمرخمیده‌ای سوخته و به احترامش جای خود را به او داده بود، اما زمانی که نوبت خودش شده بود تا نان بخرد، کارت بانکی‌اش را از کیفش درمی‌آورد و همان‌جا متوجه نبود تلفن همراهش می‌شود. یکی از بستگان این خانم نیز اعلام

کرد: لحظه‌ای که دوستم جایش را به پیرزن داد، دختر جوانی از پشت سرش رد شد.

فرار از خانه و سرقت

وقتی نوبت به سارقان رسید، مشخص شد که زن هفده ساله متأهل است و مدتی قبل از خانه فرار کرده است. پلیس از این متهمان هنگام دستگیری هفت دستگاه تلفن همراه هوشمند و ۱۷ هزار دینار عراقی کشف کرده بود.

بررسی‌های بعدی نشان داد که متهمان سه زن هستند. دو زن جوان به همراه زنی میان سال که بعد پلیس متوجه شد در واقع این پیرزن ناتوان پوششی بوده تا مال باخته‌ها به آنها شک نکنند. این مادر بزرگ در صف‌ها و مکان‌های شلوغ برای کمک گرفتن از دیگران به آنها نزدیک می‌شد و تقاضای یاری می‌کرد؛ در همین حین، زنان جوان نیز به صحنه نزدیک می‌شدند و دست به سرقت می‌زدند.

بررسی پرونده تشکیل شده از زن جوان نشان داد که او سابقه بستری شدن در بیمارستان روانی را نیز داشته و در سوابقش دو اقدام ناموفق به خودکشی نیز ثبت شده است. این زن در همان مرکز درمانی با زنی دیگر به نام یاسمن آشنا شده که به عنوان متهم سوم پرونده شناسایی و هم اکنون تحت تعقیب پلیس قرار دارد.

دستگیری زن جوان سارق و دو فرزند ۶ و ۱۰ ساله اش به جرم سرقت

در ادامه حتما بخوانید

دستگیری زن جوان سارق و دو فرزند ۶ و ۱۰ ساله اش به جرم سرقت

!پیرزن: دخترها را نمی شناسم

زن میان سال در تحقیقات هرگونه آشنایی با دو دختر جوان را انکار کرد و تنها خود را فردی نیازمند پول برای عمل قلب معرفی کرد و گفت: من کشاورز بودم و برای رهایی از فقر، دست کمک به سمت دیگران دراز می کردم.

زن جوان نیز درباره شگردش در صحنه‌های سرقت گفت: همراه با جمعیت به سمت ایستگاه‌های بی‌آرتی میرفتیم، یاسمن با انتخاب سوژه به او نزدیک می‌شد به بهانه اینکه زنی میان‌سال همراهان است و شرایط ایستادن را ندارد از مسافران و افراد حاضر در صف نانوائی می‌خواست تا جایشان را به او بدهند، در این میان او به سرعت گوشی را از کیف یا جیب آنها می‌قایید و به من می‌داد. بعد از گرفتن گوشی بلافاصله از اتوبوس پیاده و از محل دور می‌شدم.

راهزن سر راه امام سجّاد(ع) را گرفت....

روزی حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السّلام به عنوان انجام مراسم حجّ خانه خدا، عازم مکه مکرمه گردید.

در مسیر راه از شهر مدینه به مکه، به بیابانی رسید که دزدهای بسیاری جهت غارت و چپاول اموال حاجیان و اذیت و آزار ایشان، سر راه ایستاده و کمین کرده بودند.

همین که امام علیه السّلام نزدیک دزدان رسید، یکی از آن دزدها جلو آمد و راه را بر آن حضرت بست و منع از حرکت آن بزرگوار به سوی مکه معظمه گردید. امام زین العابدین علیه السّلام با متانت و خون سردی به آن دزد خطاب نمود و اظهار داشت: چه می خواهی؟ و به دنبال چه چیزی هستی؟

دزد پاسخ داد: می خواهم تو را به قتل رسانده و آن گاه وسائل و اموال تو را غارت کنم.

حضرت فرمود: من حاضر هستم که با رضایت خود اموال و آنچه را که همراه دارم، با تو تقسیم کنم و با رضایت خویش نصف آن ها را تحویل تو دهم.

دزد راهزن گفت : من نمی پذیرم و باید برنامه و تصمیم خود را، که گفتم اجراء کنم .

حضرت سجّاد علیه السّلام فرمود: من حاضرَم از آنچه که به همراه دارم ، به مقدار هزینه سفر خویش بردارم و بقیّه آن را هر چه باشد در اختیار تو قرار دهم .
ولیکن دزد همچنان بر حرف خود اصرار می ورزید و با لجاجت پیشنهاد امام زین العابدین علیه السّلام را نپذیرفت .

پس چون حضرت چنین حالت و برخوردی را از آن دزد مشاهده نمود، از او سؤ ال نمود: پروردگار و ارباب تو کجاست ؟ دزد پاسخ داد: در حال خواب به سر می برد.

در این موقع حضرت کلماتی را بر زبان مبارک خود جاری نمود و زمزمه ای کرد که ناگهان دو شیر درّنده پدیدار گشتند؛ و به دزد حمله کردند و یکی سر دزد و دیگری پایش را به دندان گرفت و هر یک او را به سمتی می کشید.
سپس امام سجّاد علیه السّلام اظهار داشت : تو گمان کردی که پروردگارت غافل است و در حال خواب به سر می برد؟! و بعد از آن ، امام علیه السّلام به سلامت و امنیّت به راه خود ادامه داد و به سوی مگّه معظّمه حرکت نمود.(1)

1- امالی شیخ طوسی : ص 605، بحارالانوار: ج 46، ص 41، ح 36.

راهزن و نواب صفوی

علامه شیخ محمد تقی جعفری - قدس سره - که مدتی در نجف اشرف با شهید همراه بوده است. در مورد شجاعت و شهامت بی نظیر شهید [\[1\]](#) نواب صفوی:

نواب صفوی چنین می گوید

هر دو جوان بودیم و هر دو به نوعی، تهجد و شب زنده داری و زیارت را دوست داشتیم. در حوزه نجف در خدمت مرحوم طالقانی شاگردی می کردیم و از علامه شیخ عبدالحسین امینی - قدس سره - (صاحب الغدير) درس ایمان و ولایت می آموختیم.

روزی شهید نواب صفوی پیشنهاد کرد که از نجف تا کربلا برای زیارت حضرت ابا عبد الله الحسین - علیه السلام - با هم برویم. موافقت کردم و بعد از ظهر یکی از روزهای پاییزی به راه افتادیم. هوا تقریباً تاریک شده بود که ما در راه نجف - کربلا قرار گرفتیم و هنوز بیش از چند کیلومتر از شهر دور نشده بودیم که مردی تنومند و قوی هیکل از اعراب بیابان نشین جلو ما را گرفته و با صدای خشن به ما فرمان ایست داد.

در زیر نور مهتاب، خنجر آذین شده ای را که مرد عرب به کمر داشت دیدم و

یگه خوردم، اما سید، آرام ایستاد. مرد عرب با خشونت گفت: هر چه دینار دارید از جیب هایتان بیرون آورده و تحویل دهید. من ترسیده بودم و می خواستم آن چه دارم تحویل دهم که یک مرتبه متوجه شدم شهید نواب صفوی با چالاکی، خنجر مرد عرب را از کمرش بیرون کشیده، برق آن را جلوی چشمان آن مرد مهاجم قرار داد، و با قدرت، نوک خنجر را نزدیک گلایش قرار داده و با کمال شهامت به او گفت: ای مرد! با خدا باش و از خدا ترس و دست از زشتی ها بردار! من از سرعت عمل و شجاعت بی نظیر سید متحیر شده بودم و مات و مبهوت به هر دوی آنان نگاه می کردم. با دیدن این وضعیت مرد عرب با کمال شرمندگی ما را به چادرش جهت استراحت دعوت کرد. نواب صفوی فوراً دعوت او را پذیرفت. برای من تعجب آور بود، به سید گفتم: چگونه دعوت کسی را می پذیری که تا چند لحظه قبل می خواست اموال ما را غارت کند. سید گفت: این ها عرب هستند و به میهمان ارج می نهند و محال است خطری متوجه ما باشد. آن شب من و نواب به چادر مرد عرب رفتیم و سید آرام خوابید، اما من تا صبح نگران و بیدار بودم و تمام شب در این اندیشه بودم که ممکن است مرد عرب هر دوی ما را نابود کند. سید، نیمه شب برای نماز برخاست و با آوایی

ملکوتی با خدای خویش به راز و نیاز پرداخت و فردای آن روز با هم عازم کربلا
شدیم...

دزد زین استر امیرالمومنین را برد

روزی امیرمؤمنان با چند نفر از یارانش کنار مسجدی برای خواندن نماز توقف نمودند، به مردی که در آنجا ایستاده بود فرمود: این استر مرا نگه دار تا ما نماز بخوانیم. هنگامی که آن حضرت وارد مسجد شد مرد افسار اسب را باز کرد و آن را به سرقت برد و فروخت! امام پس از اتمام نماز از مسجد بیرون آمدند درحالی که دو درهم در دست داشتند تا به عنوان مزد به آن مرد بدهند، ولی مشاهده کردند استر رهاست و افسارش به سرقت رفته

حضرت دو درهم را به یکی از خادمانشان دادند با برای مرکب افساری بخرد، خادم وارد بازار شد و با همان افسار به سرقت رفته مواجه گشت که دزد آن را به دو درهم فروخته بود، دو درهم را به مغازه دار داد و افسار را گرفت و نزد حضرت آورد، وقتی نگاه امام به افسار استرش افتاد فرمود: این مرد شتاب کرد و خود را از روزی حلالی که از دست من برایش مقرر شده بود محروم نمود و آن را تبدیل به حرام کرد، سپس فرمود

«:ان العبد لیحرم الرزق الحلال بترك الصبر ولا یزاد علی ما قدرله»

ماجرای هشت دزد

روزی یک مرد حبشی را در حال شستن دست هایش دیدم که چهار انگشت او بریده شده بود. با تعجب پرسیدم: چه حادثه ای موجب قطع انگشتان دستت شده است؟ او گفت: بهترین مردم علی بن ابی طالب (ع) دست های مرا بریده است. گفتم: برای چه؟ او گفت: ما یک گروه هشت نفره بودیم که در زمان حکومت علی (ع) دزدی می کردیم. بعد از مدت ها که به این کار زشت اشتغال داشتیم بالاخره گرفتار شدیم. ما را به حضور امیر مؤمنان (ع) بردند. از ما پرسید: شما دزدی کرده اید؟! اقرار کردیم. فرمود: آیا می دانید دزدی حرام است؟! جواب دادیم: بلی می دانستیم. بعد از این گفت و گو امام دستور داد که دست های ما را قطع کنند.